

آیا حاکمیت مردم در مقابل حاکمیت الهی است یا با آن قابل جمع است؟

در باره ملاک مشروعت یک حکومت، دیدگاه‌های متفاوتی مثل: نظریه قرارداد اجتماعی، نظریه رضایت، نظریه اراده عمومی، نظریه ارزش‌های اخلاقی، نظریه عدالت، نظریه زور و غلبه، نظریه حق طبیعی و فطری، نظریه کاریزما بی و... از سوی صاحب‌نظران غربی و دیگران، مطرح شده است.^[۱] اما هیچ کدام از این نظریه‌ها موافق با مبانی نظری مکتب شیعه و بلکه به طور عام مکتب اسلام نیست. بر اساس دیدگاه شیعه، ملاک مشروعت حکومت به اراده تشریعی خداوند برمی‌گردد. زیرا بر اساس این بینش، همه جهان ملک مطلق خداوند است و هیچ کس حق ندارد که در آن بدون اذن خداوند تصرف کند. پس حکومت بر انسان‌ها هم در اصل حق خداوند و از شئون ربویت اوست که خالق و مالک آنهاست.^[۲] و حاکمیت غیر خداوند بر انسان‌ها تنها با اجازه و نصب خداوند مشروع می‌باشد و این حاکمیت، اولاً در طول حاکمیت الهی است و نه در عرض آن و ثانیاً در هر زمان به یکی از انسان‌ها و اگذار می‌شود و نه به همه آنها. اما در نظام‌های غیر الهی (نظام‌های دموکراسی)، انسان‌ها بالاصله بر خود حق حاکمیت دارند و مشروعت این حاکمیت نیز با «رأی اکثریت» مردم تعیین می‌شود. البته در نظام اسلامی نیز در برخی موارد، «اکثریت» معتبر است و جایگاه خاص خود را دارد، مثل:

۱. جایی که مقام، مقام «تشخیص حق» (در عرصه اجرا) باشد نه «تبیت حق». یعنی حق را وحی الهی تبیین و تثبیت می‌کند و در مقام اجرای حق، رأی اکثریت کارساز است.
۲. جایی که تشخیص حق دشوار باشد و صاحب‌نظران با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند.
۳. در مواردی که مقام، مقام عمل و اجرا باشد؛ به این معنی که رأی اکثریت مردم، در کارهای اجرایی خودشان معتبر است.

البته به این نکته باید توجه شود که تفاوت اساسی اکثریت در نظام‌های غیر الهی و نظام الهی در این است که در نظام الهی، حق و قانون، پیش از اکثریت و مقدم بر آن است و اکثریت،

«کاشف حق» است نه مولد و به وجود آورنده آن، ولی در نظامهای غیر الهی، اکثريت پيش از حق و قانون، و به وجود آورنده آن است. [۳]

بنابراین، آن نوع از حاكمیت مردم که از مفهوم دموکراسی به معنی امروزی آن اراده می شود، مطلقاً با حاكمیت الهی سازگاری ندارد و با آن قابل جمع نیست. زیرا:

۱. بر اساس آن، حاكمیت مردم در عرض حاكمیت الهی قرار می گیرد و مردم به عنوان یک منبع مستقل قانونگذاری معرفی می شوند.

۲. از لوازم پیاده شدن این نوع نظام در جوامع الهی، یکی آن است که در صورت موافقت و خواست مردم، جامعه اسلامی می تواند - و بلکه باید - حکومت غیر مشروع داشته باشد. زیرا خواست مردم در نظامهای دموکراسی، مولد و موجد حق تلقی می شود. و بر این اساس اگر اکثريت مردم به نظامی غیر مشروع - مثل نظامی که در آن حاکم مسلمین یک کافر باشد - رأی دادند، این نظام باید مشروع تلقی شود !

۳. اساساً حاکم به کسی می گویند که حکم می راند و این حکم باید علاوه بر این که ناظر به مصالح و مفاسد مادی و معنوی انسانها باشد، باید از جانب مقام صلاحیت داری صادر شود که علم به همه این مصالح و مفاسد باشد و این مقام، کسی جز خداوند تبارک و تعالی نمی تواند باشد. چه این که، هیچ انسانی نیست که به تمام مصالح و مفاسد نوع بشر علم تفصیلی و یا حتی اجمالی داشته باشد، پس، هیچ انسانی صلاحیت حاکمیت بر انسانهای دیگر را ندارد، مگر این که حاکمیت خود را همراه با قوانین مناسب آن، از جانب خداوند تبارک و تعالی وام گرفته باشد. [۴]

با این گونه قضاوت صریح مبنی بر تعارض داشتن حاکمیت مردم با حاکمیت الهی، این سؤال در ذهن خطور می کند که، اگر حاکمیت بر مردم اصالتاً منحصر به خداوند می باشد، و حاکمیت برخی از مردم بر برخی دیگر لزوماً باید به اذن الهی باشد؛ پس مردم در حکومت الهی چه نقشی دارند و از چه جایگاهی برخوردارند؟ اساساً آیا در حکومت الهی، باید مردم حاکم بر تعیین سرنوشت خویش باشند؟

جواب این سؤال این است که: مهم‌ترین نقش مردم در حکومت الهی مهیا کردن بستری مناسب برای تحقق یافتن و عینیت بخشیدن به دین است. مردم در حکومت الهی با حضور خود برگرد حاکم الهی و بستن میثاق با او، به کلام حاکم الهی (که همان دستورات دین الهی است)، نافذیت می‌بخشند؛ پس اساسی‌ترین نقش مردم در حکومت الهی، مقبولیت بخشیدن به آن است، نه مشروعيت بخشیدن به آن.

مردم با پذیرش دین اولاً و پذیرش ولایت حاکم دینی ثانیاً، دین خدرا در جامعه متحقق می‌سازند. بنابراین حکومت دینی هیچگاه بدون خواست و اراده مردم متحقق نمی‌شود و تفاوت اساسی حکومت دینی با سایر حکومتها در همین جاست که حکومت دینی یک حکومت کاملاً مردمی است که بر پایه عشق و علاقه مردم به دین الهی صورت می‌پذیرد نه بر پایه زور و جبر. [۵]

خلاصه این که، منشأ حاکمیت در اسلام، اراده شرعی خداوند تبارک و تعالی است و حاکمیت مردم تنها در شرایطی که در طول حاکمیت الهی و با اذن او باشد، صحیح است و در غیر این صورت، در تعارض با حاکمیت الهی است.

پاورقی‌ها:

[۱]. ر. ک. محمد حسن قدردان قرامکی، چاپ اول، حکومت دینی از منظر استاد شهید مطهری، (تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹)، صص ۳۰-۳۴ و آیت الله مصباح یزدی، چاپ اول، نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، (قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸)، صص ۱۳۹-۱۴۹.

[۲]. پرسش‌ها و پاسخ‌ها، صص ۱۳-۱۷، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

[۳]. آیت الله جوادی آملی، چاپ اول، ولایت فقیه و لایت فناهت و عدالت، (قم، انتشارات اسراء، ۱۳۷۸)، صص ۹۰-۹۲.

[۴]. نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، صص ۲۴۵-۲۴۶.

[۵]. ولایت فقیه و لایت فناهت و عدالت، ۸۲-۸۳.

مرکز مطالعات و پاسخگویی به شباهت حوزه‌های علمیه